

درس‌هایی از بالاخانه درس ۱۱: پدر، پسر را جلال بده سینکلر فرگوسن

می‌دونید، گاهی اوقات در کلیساها احساس می‌کنیم واقعاً می‌خواهیم همدیگر رو بشناسیم، پس رویدادها و گردهمایی‌های اجتماعی داریم تا بتونیم همدیگر رو بشناسیم؛ اما به نظرم یه اصل مهمی در خدمت شبانی هست و اون هم اینه که از بین همه‌ی جلسات کلیسایی، در جلسه‌ی دعاست که مردم می‌تونند همدیگر رو بشناسند؛ و دلیلش اینه که واقعاً زمانی به بهترین شکل با قلب شخص آشنا می‌شید که نه فقط رودررو باهاش صحبت کنید، بلکه به صحبت رودرروی او با پدر آسمانی گوش کنید و بشنوید چطوری پیش او می‌ره، بهش چی میگه، چه احساسی نسبت به او داره، چی ازش می‌خواد.

برای غیرمسیحیان بسیار خجالت‌آور که در شرایطی قرار بگیرند که دعای مسیحیان رو در برابر پدر آسمانی شون بشنوند. اون‌ها با چنین دنیایی کاملاً ناآشنا هستند؛ اما این بخشی از یه دنیای افتخارآمیزه که ما ایمانداران مسیحی در اون زندگی می‌کنیم، این طور نیست؟ ما به نوعی اون قدر بهش عادت کردیم که به ندرت متوجه این امتیاز می‌شیم که می‌تونیم به خواسته‌های صمیمانه‌ی برادران و خواهرانمون برای پیشرفت انجیل عیسی مسیح گوش کنیم.

اگه از این امتیاز در کلیسا برخورداریم، قطعاً برای شاگردان عیسی، امتیازی بزرگتر از این نبود که به دعای او گوش کنند. پس خیلی جالب توجه هست که این موعظه‌ی خداحافظی در یوحنا ۱۳ تا یوحنا ۱۷ با گزارش طولانی خداوندمون عیسی مسیح در دعا به پایان می‌رسه.

حالا شاگردان کاملاً ساکت شدند. فقط یه صدا صحبت می‌کنه و دیگه خطاب به شاگردان نیست. بلکه اجازه می‌ده شاگردانش صدای او رو خطاب به پدر آسمانی با محبت بشنوند؛ و این باب‌ها رو به پایان می‌رسونه، باب‌هایی که به طرق بسیار، یه انجیل رو در انجیل به ما می‌ده.

در واقع اون‌ها مثل انجیل تنظیم شدند. انجیل با یه مقدمه شروع می‌شه، با سخنان پایانی تموم می‌شه و مابین اون، دو جلد کتابه؛ کتاب نشانه‌ها و کتاب جلال. و یوحنا ۱۳ تا ۱۷، که الآن به آخرش نزدیک می‌شیم، با نگاهی به عقب می‌تونیم ببینیم که به‌طور یکسان تنظیم شده. با یه مقدمه شروع می‌شه، عمل عیسی در شستن پاهای شاگردان.

با سخنان پایانی تموم می‌شه، اینکه پاهاشون توسط نجات‌دهنده‌شون شسته شده و دعای نجات‌دهنده رو برای خودشون می‌شنوند. مابین این‌ها دو بخش هست که بهش می‌گیم باب‌های ۱۳ تا ۱۴ که در اون عیسی درباره‌ی عزیمتش و نحوه‌ی فرستادن روح برای تقویتشون صحبت می‌کنه؛ و بعد در باب‌های ۱۵ و ۱۶، نیازشون به موندن در مسیحه و این وعده که

مسیح اونها رو در رنجها حفظ می‌کنه. حالا انگار عیسی همه‌ی این‌ها رو در دلش و کلامش جمع کرده، درحالی‌که روی خودش رو از شاگردان به طرف پدر آسمانی‌اش برمی‌گردونه، چیزی رو دعا می‌کنه که اغلب در تاریخ مسیحی به‌عنوان دعای کهنات اعظم او توصیف شده.

این دعا در یوحنا ۱۷، حدوداً از قرن ۵ به‌عنوان دعای کهنات عیسی شناخته شده و از زمان نهضت اصلاحات به‌عنوان دعای کهنات اعظم عیسی شناخته شده. در هیچ‌جایی به‌طور خاص نمی‌گه عیسی اینجا خدمت کاهن اعظم رو انجام می‌ده. بلکه چیزهای زیادی در این دعاست که خدمت دعای کاهن اعظم رو یادآور می‌شه.

همون‌طور که می‌دونید، در روز کفاره، کاهن اعظم به‌طور خاص کار بزرگی رو انجام می‌داد. باید به حضور خدا و قدس‌الاقداص وارد می‌شد و قربانی رو به اونجا می‌برد و برای مردم شفاعت می‌کرد. کسی دیگه در اسرائیل اجازه نداشت این کار رو انجام بده. او فقط یک‌بار در سال اجازه داشت این کار رو انجام بده.

اون لحظه اوج سالنامه‌ی یهود بود. احتمالاً می‌دونید که کاهن اعظم یه ردایی می‌پوشید که زنگوله‌های کوچیکی روی اون بود که وقتی وارد حضور خدا می‌شد، با هر حرکتی که می‌کرد، افراد بیرون می‌تونستند صدای زنگوله‌های کوچیک رو بشنوند و خیالشون کاملاً راحت بشه که احتمالاً قربانی دوباره پذیرفته شده و کاهن اعظم هلاک نشده.

در رویدادهای بعدی، در واقع یه طنابی به پاش می‌بستند که اگه با داوری الهی بر زمین افتاد، بتونند جسمش رو از حضور قدوسیت و داوری خدا بیرون بیارند. و برای شرکت در این خدمت، کاهن اعظم آیین‌هایی رو انجام می‌داد که با اون‌ها برای این کار آماده می‌شد. بخشی از این آیین، یه دوره دعای طولانی بود؛ و وقتی دعا می‌کرد، از او انتظار داشتند برای سه دسته‌ی هم‌مرکز از افراد دعا کنه. اول از همه باید برای خودش و خدمتی که می‌خواست انجام بده، دعا کنه. دوم، برای خانواده‌ی نزدیکش دعا می‌کرد، کسانی که در اطرافش بودند، کسانی که بهتر از همه او رو می‌شناختند و او بهتر از همه اون‌ها رو می‌شناخت، دعا می‌کرد که اون‌ها به همراه او برای خدمت خداوند تقدیس بشن؛ و بعد سومین دایره‌ی هم‌مرکز، شفاعتش برای تمامی قوم خدا بود. جالبه که یوحنا ۱۷ در این قالب به ما داده شده.

متوجه می‌شید در آیه‌ی ۱ تا ۵، خداوند عیسی برای خودش و درباره‌ی خودش دعا می‌کنه و بعد در آیات ۶ تا ۱۹ برای شاگردان نزدیکش دعا می‌کنه، کسانی که در این خدمت سه‌ساله با او بودند؛ و بعد به‌طور برجسته در اواخر آیه‌ی ۲۰ تا آیه‌ی ۲۶، در واقع برای همه‌ی کسانی دعا می‌کنه که ایمانداران مسیحی خواهند شد. او می‌گه، «و نه برای اینها فقط سوال می‌کنم، بلکه برای آن‌ها نیز که به‌وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد.»

و دیگران، شامل ما هم می‌شه، این‌طور نیست؟ چون شناخت خداوند عیسی به هر طریقی که به ما رسیده، شناختی بوده که از کلام رسالتی به‌دست آوردیم. ما بدون صفحات عهد جدیدمون، شناختی از خداوند عیسی نداریم و این‌ها شهادت‌های رسولان هستند.

پس به شگفت‌انگیزترین شکل، دعای عیسی بلافاصله با خودش شروع می‌شه؛ و بعد تقریباً مثل مأموریت بزرگ، انگار با دعاش، پایه‌ی محکمی برای مأموریت بزرگ فراهم می‌کنه، دعا برای کسانی که در هر جا و هر مرحله از تاریخ آینده به او ایمان خواهند آورد.

پس این تا اینجا، به‌نوعی مقدس‌ترین لحظه‌ای هست که شاگردان در گردهمایی با عیسی در شب مصائبش تجربه می‌کنند؛ و دعای عیسی رو می‌شنوند. این لحظه‌ی شادمانی برای عیساست، این‌طور نیست؟ حالا برای او که در تمام خدمتش مطیع پدر بود، وقتش رسیده، چنان‌که پولس میگه، تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.

حالا نزد پدر آسمانی‌اش دعا می‌کنه. حالا می‌خوام در این جلسه به دعای عیسی درباره‌ی خودش بپردازیم. شما متوجه خواهید شد که اول از همه، او آگاه که وقتش رسیده. میگه، «ای پدر ساعت رسیده است.» جالبه که این در هنگام صرف غذا اتفاق میفته، چون دو بار پیش از این، در هنگام صرف غذا و بعد در یه ضیافت، خداوند عیسی گفت، «وقت من هنوز نرسیده.» یادتونه در جشن عروسی در قانای جلیل در یوحنا باب ۲، به مادرش که اون موقع کمی ریاست‌طلب بود، گفت، «به من نگو چی کار کنم. وقت من هنوز نرسیده.»

اما بعد آب رو به شراب تبدیل کرد و چنان‌که یوحنا در یوحنا ۲: ۱۱ میگه، جلالش رو نشون داد؛ و بعداً در یه لحظه‌ی دیگه در یوحنا باب ۷، عیسی میگه اون لحظه به ضیافت نمی‌ره؛ این در اشاره به عید خیمه‌ها بود و میگه، «زیرا وقت من هنوز نرسیده.» اما حالا وقتش رسیده.

این نشونه بود که غیریهودیان می‌خواستند او رو ببینند. این احساس که شیطان حالا واقعاً وارد مشاجره‌ی آشکار با او شده و خودش رو در یکی از شاگردان عیسی، در یهودای اسخریوطی مجسم کرد و همه‌ی تکه‌ها سر جاشه. همه‌ی بازیگران سر جاشون هستند.

کتاب مقدس تمامی اعصار در حال تحقق یافته. نه فقط آیات اشعیا ۵۳ که او برای تقصیرهای ما مجروح و به‌سبب گناهان ما کوفته گردید؛ نه فقط وعده‌های مزامیر که کسی میاد که برای دیگران رنج می‌کشه؛ بلکه این وعده‌ی قدیمی، این قدیمی‌ترین وعده که روزی میاد که مسیحای آینده سر مار رو می‌کوبه؛

و حالا عیسی میگه، ساعت رسیده است. ولی آیا می‌بینید در این ساعت چه چیزی در انتظار اوست؟ وقتی عیسی همه‌ی این حرف‌ها رو زد، چشمش رو به آسمان بلند کرد و گفت:

یوحنا ۱۷: ۱ «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسرت نیز تو را جلال دهد.»

اول از همه، درخواست عیسی چیه؟ این دعای خیلی برجسته‌ایه، این‌طور نیست؟ «پدر، مرا جلال بده.» این یکی از بیانیه‌هایی هست که از دهان خداوند عیسی جاری می‌شه و در واقع به‌طور برجسته و مشخص، آگاهی از الوهیتش رو نشون می‌ده، این‌طور نیست؟

او با کتب مقدس عهد عتیق آشناست. می‌دونه در مرکز کتب مقدس عهد عتیق، این بیانیه‌ی یهوه هست که «جلال رو به کسی دیگه نخواهم داد. جلال من مطلقاً مُلک و دارایی خداست.» و عیسی این‌طوری می‌خواد درباره‌ی آگاهی از این موضوع صحبت کنه که او پسرِ پدره، کلمه‌ای که با خدا بود و خودش، خدا بود و با کلام شیرین، نه با تجاوز از حق و حقوقش، به پدر آسمانی‌اش میگه، «پدر، من رو جلال می‌دی تا من هم تو رو جلال بدم.» این دعای عیسی در اینجا کلام تأثیرگذاریه، این‌طور نیست؟

منظورش از «جلالش» چیه؟ خُب، البته در کتاب مقدس، جلال خدا حالت ظاهری یا ظهور تمامی صفات و کمالات اوست. تقریباً مثل انفجار رنگ‌های متغیر شکوه شخصیت خداست؛ و البته در بعضی مواقع در کتب مقدس عهد عتیق، ظاهراً طوری ظاهر می‌شه که انگار خدا خودش میگه، «شما نمی‌تونید من رو ببینید، چون من خدای نادیدنی هستم؛ اما می‌خوام خودم رو به طرز شگفت‌انگیزی ملبس کنم که شکوه و جلال و زیبایی و کمال واقعی من رو به شکل واقعی احساس کنید.» پس ما این لحظات شگفت‌انگیز رو داریم؛ به‌عنوان مثال، در مزامیر. یه مزبور شگفت‌انگیزی هست که در اون احساس می‌کنیم قوم خدا به تندر و رعدوبرقی که در آسمان ظاهر می‌شه، نگاه می‌کنند و درحال تماشای اون، نمایش آتش‌بازی عظمت و قدرت خدا رو می‌بینند و مزبورنویس میگه، «در معبد خدا همه فریاد می‌زنند: جلال»، انگار میگن، «من یه چیزی از جلال خدا رو دیدم.»

و عیسی دعا می‌کنه یه چیزی از این جلال به طرز شگفت‌انگیزی در او دیده بشه. همون‌طور که گفتیم او یه نگاه اجمالی از اون رو داده بود. یه نگاه اجمالی دیگه از اون رو زمانی داد که طوفان رو آروم کرد و شاگردان متعجب شدند که «این چگونه مردی است که بادها و دریا نیز او را اطاعت می‌کنند؟» و سه نفر از اون‌ها در اتاق بودند؛ سه نفر از یازده شاگردی که در کوه تبدیل هیئت همراه عیسی بودند و اونجا چیزی رو دیدند که بقیه تا اون موقع ندیده بودند. وقتی عیسی در دعا وارد حضور پدرش شد، یه اتفاقی براش افتاد و به نظر می‌رسید که نورانی شده. ظاهراً لباس‌هاش درخشش شگفت‌انگیزی داشت.

یه سفیدی و خلوص بود و واقعاً اون‌ها رو تحت تأثیر قرار داد؛ و حالا عیسی نزد پدر آسمانی‌اش دعا می‌کنه. واقعاً نزد پدر آسمانی‌اش دعا می‌کنه. انگار می‌گفت، «پدر، من نه‌تنها خودم رو در تجسم خالی کردم، بلکه حس می‌کنم عظمتم رو در

تجسم پنهان کردم. آیا الآن با قدرتت از این عظمت پرده برداری نمی کنی تا مردان و زنان ببینند که من واقعاً کی هستم؟ و وقتی در رویارویی با تو می بینند که من واقعاً کی هستم، بتونند به جلال تابناک تو نگاه کنند.»

یادتونه وقتی موسی خواست جلال خدا رو ببینه، خدا بهش چی گفت؟ موسی، تو نمی تونی جلال خدا رو ببینی و زنده بمونی؛ اما عیسی میگه، «من می تونم به جلال تو نگاه کنم و اون جلال رو منعکس کنم و زنده بمونم. پس ای پدر، این جلالی رو که پیش از آفرینش جهان با تو داشتم، آشکار کن.» و این اصطلاح شگفت انگیزی برای آگاهی او از الوهیتشه.

می دونید، گاهی اوقات وقتی مردم میگن، «خُب، آیا عهد جدید واقعاً تعلیم می ده که عیسی خدا بود؟» ما به بعضی از متون بزرگ، مثل رومیان باب ۹ آیه ۵ یا آیات دیگه مراجعه می کنیم، اما این کلمات مستقیماً از دهان خداوندمون عیسی جاری شده که خواه ذکر الوهیت اوست یا بدترین کفرگویی ممکن. همه ی این ها در دعای اوست، «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده... همچنان که او را بر هر بشری قدرت داده ای تا هرچه بدو داده ای به آن ها حیات جاودانی بخشد.»

حالا این جالبه، این طور نیست؟ عیسی چطوری جلال می یابه؟ و این برای ما ایمانداران چیز شگفت انگیزیه.

او با اعطای حیات ابدی به ما جلال می یابه. به نظرم درک این موضوع برای ما مسیحیان چیز خیلی بزرگیه، این طور نیست؟ به نظرم، غیرمسیحیان همیشه فکر می کنند جلال خدا در تضاد با برکت و خیریت منه، این طور نیست؟ چرا می خواید خدا رو جلال بدید، وقتی بدون شک این زندگی تون رو نابود می کنه؟ در واقع، ظاهراً اکثر افراد چنین تفکری رو درباره ی زندگی مسیحی دارند، این طور نیست؟ جلال دادن خدا، هدر دادن زندگی تونه.

اینجا عیسی میگه، «پدر، من فکر می کنم می خوام جلالم دیده بشه، اما نمی خوام جلالم بدون برکت یافتن اون ها از این تجلی و شناخت من و شناخت تو به عنوان تنها خدای حقیقی که من رو به جهان فرستادی، دیده بشه. پدر، برای اینکه اون ها برکت بگیرند، آیا جلال من رو به این جهان نشون نمی دی؟»

چرا عیسی این طوری دعا کرد؟ به نظرم به خاطر اینکه جلالش پنهان شده بود. درک این موضوع برای ما سخته. به نظرم برای ما سخته که درک کنیم، به نوعی او به عنوان به شهروند بیگانه در این جهان زندگی کرد؛ چون ما گناه کاریم و به دنیای گناه آلود عادت کردیم، چون واقعاً نمی تونیم فضای پاک آسمان رو تنفس کنیم. ما نسبت به حساسیت خداوند عیسی به فضای آلوده ی زمین، خیلی غیرحساسیم.

من یک بار سعی کردم به تمثیل کوچیکی بنویسم. این یه جایی توی ذخایر کامپیوترم مخفی شده و تقریباً مطمئنم هرگز پیدا نمی شه؛ اما اسمش، شخص غریبه و سیگاری ها بود. این تمثیل درباره ی کسی بود که در سوئیت طبقه ی آخر برج زندگی می کرد و شب و روز در فضای پاک و کم تراکم سوئیت طبقه ی آخر برج ازش پذیرایی می شد. او با آسانسور از سوئیت طبقه ی

آخر برج پایین میاد و درهای آسانسور باز می‌شه و یه جمعی از افراد سیگاری اونجا هستند. او هرگز دود رو تنفس نکرده؛ اون‌ها او رو گرفتند و از آسانسور بیرون کشیدند و نفسشون رو به او دادند و بیشتر سیگار کشیدند.

می‌خواستند سیگارشون رو در دهانش بذارن و توی چشماش نفس بکشن و سعی کنند او رو نابود کنند، چون او یکی از اون‌ها نبود، مثل اون‌ها نبود؛ هرگز هوای آلوده تنفس نکرده بود، هرگز خصومت و دشمنی رو تجربه نکرده بود. از ازل محبت شده بود، با فرشته‌ها و رئیس فرشتگان و کروبین و صرافین محاصره شده بود و در مشارکت مبارک با تثلیث اقدس و خوشی‌ای که با هم داشتند، سهیم بود، و حالا وارد دنیایی شده بود که تحقیر شد، آلودگی گناه ما در روزهای متوالی بر روح مقدس او ریخته شد و حالا در اواخر عمرش، نفس آلوده‌شون رو به او میدن تا نابودش کنند، نه اینکه بهش اعتماد کنند و عوض شده تا مثل او بشن.

او نزد پدر آسمانی‌اش می‌ره و میگه، «پدر، تو می‌دونی این سی‌وسه سال باعث دل‌تنگی جان من شده. آیا حالا من رو در حضور خودت با جلالی که پیش از آفرینش جهان با تو داشتم، جلال نمی‌دی؟» پس دعا می‌کنه تا چیزی رو که قبلاً می‌شناخت، دوباره بشناسه که پدر و پسر در این مشارکت بسیار صمیمی با همدیگه زندگی کنند، جایی که پدر به او چشم می‌دوزه و میگه، «پسر، من هر روز تو رو تماشا کردم. در جانم، آلودگی فضایی رو که واردش شدی تا هدفمون رو انجام بدی و این گناه‌کاران آلوده رو نجات بدی، احساس کردم.

برای همین می‌خوام تو رو بسیار سرافراز کنم و اسمی بالاتر از جمیع نام‌ها به تو بدم که به نام تو، هر زانویی خم بشه و هر زبانی اعتراف کنه که تو خداوندی.» و در این آیات، این افتخار به ما داده شده که صدای شخص دوم تثلیث رو بشنویم که به شخص اول تثلیث میگه، بیش از هر چیز، برای کل جهان چی می‌خواد. آیا اینکه او کارهای زیادی رو برای گناه‌کارانی مثل ما انجام داده، باعث نمی‌شه او رو دوست داشته باشید؟ آیا این باعث شادی شما نمی‌شه که پدرش تمامی جلال رو به او خواهد داد؟ اگه او این کار رو می‌کنه، پس چرا ما این کار رو نکنیم؟